

U15787

B-12-09

Title - Beharistan Sukhan

Author - Sheikh Imam Bekhsh Nasikh Awar
Khuraja Haider Ali Aattish.
Illustrator - Mathae Ahammadi (Lucknow).

Date - 1236 H

Pages - 252

Subjects - Urdu Shajari - Kulliyat - C -
Daur-e-Ustari.



نصیحت فی الدنیا والاخرۃ

میرزاان شیرازشکریدرگاه قاهرہ لایزال و کہ برپای فراموشی و غفلت



درجہ کرامت و سلطنت کائنات و جلال و کبریا

میرزاان شیرازشکریدرگاه قاهرہ لایزال و کہ برپای فراموشی و غفلت

[illegible]

U15787

CHECKED-2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در کجاست می بینم که الم را که نه مفا عینک

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

2

[illegible]

2

3

جان پاری جو خوش پانا و همین پنهان
در شقایق بر عالم و یاد و صفای
سطل بین اخلاص و احوال و سبب
فنا نهی نیری عذاب و سبب
چنین پیرای افشای جو این
کینایی پیری افشای جو این
پیری پیری افشای جو این
اون ایستادن مست و سبب
لال اکون پیری افشای جو این
بلای جان و مراد سبب
حز و رون خفا و سبب
حر کو کوئی سبب
زبان سی اوکی افشای جو این
پیر سبب
اوی سی عاشق و سبب
شکوہ حسن عالم کرسی افشای جو این
نشان سبب
او در پیر سبب

١٢

[illegible]

[illegible]

حبیب شاه حسن کلکار دیوبند
 عشق ازین ای سوادی کلکار دیوبند
 کافرون کو زلف کی تزاری بهار دیوبند
 یونین کا صف دیوبند تری قلی دیوبند
 بیکی کی خوشی کی دیدار دیوبند
 بی کلیف بند بولون کا صف دیوبند
 جانی یا سر جونی کا صف دیوبند
 بسکه نکست عالی کا صف دیوبند
 عالمه بیار علی کا صف دیوبند
 بی بی بی بی بی کا صف دیوبند
 رفقه رفقه رفقه کا صف دیوبند
 چون بر ایام جوهر سوادی کلکار دیوبند
 تم ہو سکو دیوبند
 خط کلنی بر صفائی چای خوش
 صاف ہوئی بن باری اب نال دیوبند
 بحر مل متعین مجذوب دیوبند
 فاعلان

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ایمده معانی و کلمات و معنی و اصطلاحات
فلسفه و منطق و سبب و اثر و غیر اینها

بحر ملہن

مذوف اركان

جنا علائق فانی علائق

فَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ قَبْلِ يَوْمِ طَبَقٍ

کافی غلات بر

فصل پنجم

[illegible]

که با بخت شامی این غلامی ناله
و به فتنه ای که در این راه
ی عجب او عدمی بر چنان این
اک قدم من پیش قدمی را
ری برو از نیت بر تو من
پیش ازین جوعل نه است
شکای ای عشق جو میران
سادی حبس یار من
دیکه که خود کینه نه
سایه اینا که نه چنان
باغ من باو ای عشق
هر من غریب بر کلر
تغ قاتل فی جرم
سرستل فی غلغلی
خفت دندان جانان
رشته شک این
سبی ای وین بت
حلقه ای بزم
مجلو حرم

که با بخت شامی این غلامی ناله
و به فتنه ای که در این راه
ی عجب او عدمی بر چنان این
اک قدم من پیش قدمی را
ری برو از نیت بر تو من
پیش ازین جوعل نه است
شکای ای عشق جو میران
سادی حبس یار من
دیکه که خود کینه نه
سایه اینا که نه چنان
باغ من باو ای عشق
هر من غریب بر کلر
تغ قاتل فی جرم
سرستل فی غلغلی
خفت دندان جانان
رشته شک این
سبی ای وین بت
حلقه ای بزم
مجلو حرم

که با بخت شامی این غلامی ناله
و به فتنه ای که در این راه
ی عجب او عدمی بر چنان این
اک قدم من پیش قدمی را
ری برو از نیت بر تو من
پیش ازین جوعل نه است
شکای ای عشق جو میران
سادی حبس یار من
دیکه که خود کینه نه
سایه اینا که نه چنان
باغ من باو ای عشق
هر من غریب بر کلر
تغ قاتل فی جرم
سرستل فی غلغلی
خفت دندان جانان
رشته شک این
سبی ای وین بت
حلقه ای بزم
مجلو حرم

[illegible]

ان لکھن میں ہی صحت ملی تھی
کا کہانی بیان اکابر کی خواہش
سندھائی کی حسرت ہم غور و فکر میں
شہر اکبر میں ہم نے درختوں کا
مائل مقصود دیکھا ہے جاگو گور میں
طوبہ ناسیہ کوڑے تباہ کیا
ساکھفستان مار پیر مارا دم
دور کو سون رہا ہم ہی حال کی
چشم تری کا سہمی غالب جانم
سبیل زلفیتا کا ہنر تار کا
ہولنا ہی دل ہی پیکر کیناں خراب کا
چرخ لعل میں محمد و فاطمہ
فاعلان فاعلان فاعلان
دیکھ کر چورنگ ماسق کو گاہ اراکا
صوفیوں کو جہد میں لاہری خاندان کا
شہر ہو جاوے دیو کی سر آواز کا
یہ اشارہ

[illegible]

خج
ایستادست آتی کی بر سر کوی
آتش فراق بین شکل می آید
که بین راق چشم آید
رسون گذر می بین اعطای
هم از آن ساقی کوشتن آب که
کشتن آب می استی طرباب
ای بکشتن می استی طرباب
و دست از روی چرخ می آید
راحت طلب کردن می آید
خانه میست ای چال ای خواب
جوری میست ای چال ای خواب
شعله از زمین میست ای چال
موی کریم میست ای چال
نوبت اول میست ای چال
کافی میست ای چال
نجات میست ای چال

ساقی میست ای چال
ایستادست آتی کی بر سر کوی
آتش فراق بین شکل می آید
که بین راق چشم آید
رسون گذر می بین اعطای
هم از آن ساقی کوشتن آب که
کشتن آب می استی طرباب
ای بکشتن می استی طرباب
و دست از روی چرخ می آید
راحت طلب کردن می آید
خانه میست ای چال ای خواب
جوری میست ای چال ای خواب
شعله از زمین میست ای چال
موی کریم میست ای چال
نوبت اول میست ای چال
کافی میست ای چال
نجات میست ای چال

آباد
ایستادست آتی کی بر سر کوی
آتش فراق بین شکل می آید
که بین راق چشم آید
رسون گذر می بین اعطای
هم از آن ساقی کوشتن آب که
کشتن آب می استی طرباب
ای بکشتن می استی طرباب
و دست از روی چرخ می آید
راحت طلب کردن می آید
خانه میست ای چال ای خواب
جوری میست ای چال ای خواب
شعله از زمین میست ای چال
موی کریم میست ای چال
نوبت اول میست ای چال
کافی میست ای چال
نجات میست ای چال

بفروزم ناز و نوای بریدنی از او نهاد
هر قدم بر گریز کی جانم بهر دشت نهاد
آب بین نوای پنهانی و آواز دشت نهاد
دست نازکی سی بهر ابرو بهر دشت نهاد
طرفه کل اس باغین بین او دشت نهاد
نهش بهر دشت نهاد
هر صفای دل کی الی خاک نشین نهاد
با دین او بهر دشت نهاد
دشمنی ای رایت اسلای دل مضطرب نهاد
افروز ز شوق می ز کعبه نشین نهاد
کریای با وجود هم و گردن جان نهاد
سایه گسایا بهر دشت نهاد
چسبی بوتهای لیم اب چون بخت نهاد
اور کو عشق کی کینای تو گذر نهاد
زندگی بین صرف که تا بهر دشت نهاد
نش قارون خاک بین جاک بهر دشت نهاد

نوش
بفروزم ناز و نوای بریدنی از او نهاد
هر قدم بر گریز کی جانم بهر دشت نهاد
آب بین نوای پنهانی و آواز دشت نهاد
دست نازکی سی بهر ابرو بهر دشت نهاد
طرفه کل اس باغین بین او دشت نهاد
نهش بهر دشت نهاد
هر صفای دل کی الی خاک نشین نهاد
با دین او بهر دشت نهاد
دشمنی ای رایت اسلای دل مضطرب نهاد
افروز ز شوق می ز کعبه نشین نهاد
کریای با وجود هم و گردن جان نهاد
سایه گسایا بهر دشت نهاد
چسبی بوتهای لیم اب چون بخت نهاد
اور کو عشق کی کینای تو گذر نهاد
زندگی بین صرف که تا بهر دشت نهاد
نش قارون خاک بین جاک بهر دشت نهاد

آباد
کاهیک کی ناکید و دیوانه
او کی در بهر دشت نهاد
صددم باز و کو بهر دشت نهاد
جنبش بهر دشت نهاد
عجب الفت سی دشت نهاد
دل بهر دشت نهاد
دینده که غراب هم بهر دشت نهاد
دیشان گیتی که بهر دشت نهاد
جی او بهر دشت نهاد
هولیا بهر دشت نهاد
بازی دین شوق بهر دشت نهاد
بازی از خود و رفقه نوای کو بهر دشت نهاد
سایه گسایا بهر دشت نهاد
صبر که لازم بهر دشت نهاد
بهر دشت نهاد
بهر دشت نهاد
بهر دشت نهاد

[illegible][illegible][illegible]

7

[illegible]

5

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

کسکدری ایل بودی سپهر
 هفت کشور و ده گون
 سرخ ای باونین گنجه
 غنچه ای باونین گنجه
 یکدم یاسی چمن خورشید زکات
 جان جانی کا دما به جا و نیک
 عشق قدین گزینان شمشاد باغی
 محبت ای طریقی ای شمشاد باغی
 می عیانی اک پهلوی سی غنچه
 یک بیت ابدی باغی سی غنچه
 من شرف و ان سی کس
 عشق وین کون ای
 سون وین غنچه
 کسکدری ایل بودی سپهر



ای دل سوزان
 روی آن شاک
 وصال کجا
 خاک بین
 نوز افشان
 طور کاشانه
 ای فریادین
 مانند بی
 فاست موزون
 تماشای
 سبکین
 سبکده
 بیکه
 جاب
 منق
 بنی

3

[illegible][illegible]

[illegible]

فاج

پیری بر روی کی افکار و دریاوند کاما
دوسر و یکبار هر کو هم در شعله طوطا
سنگ ایلی در سطلی گواشین پانچو کا
کیا کون من سوزان ی فینده مریم کا
خوب و یکبار چکاران پی پانی کا
ی ی فرفی سانی زمین کا
خوشی می هم من زمین غان کا
ضری کام من بی ای دی ی عذر
هر کدیه جابجی کا سه سر افکار
سکن ای جیم ی نکر در اوج
پانی سنده فو کا آه
سکای آه عدم یونکر که فو شکت
اوسکی منت تک باسته لیجا با سطر فو
چو کشته فون کی بی سکتی
تیت لیس مضمون با سطر فو
و یکبار

نیم

پیری بر روی کی افکار و دریاوند کاما
دوسر و یکبار هر کو هم در شعله طوطا
سنگ ایلی در سطلی گواشین پانچو کا
کیا کون من سوزان ی فینده مریم کا
خوب و یکبار چکاران پی پانی کا
ی ی فرفی سانی زمین کا
خوشی می هم من زمین غان کا
ضری کام من بی ای دی ی عذر
هر کدیه جابجی کا سه سر افکار
سکن ای جیم ی نکر در اوج
پانی سنده فو کا آه
سکای آه عدم یونکر که فو شکت
اوسکی منت تک باسته لیجا با سطر فو
چو کشته فون کی بی سکتی
تیت لیس مضمون با سطر فو
و یکبار

آباد

پیری بر روی کی افکار و دریاوند کاما
دوسر و یکبار هر کو هم در شعله طوطا
سنگ ایلی در سطلی گواشین پانچو کا
کیا کون من سوزان ی فینده مریم کا
خوب و یکبار چکاران پی پانی کا
ی ی فرفی سانی زمین کا
خوشی می هم من زمین غان کا
ضری کام من بی ای دی ی عذر
هر کدیه جابجی کا سه سر افکار
سکن ای جیم ی نکر در اوج
پانی سنده فو کا آه
سکای آه عدم یونکر که فو شکت
اوسکی منت تک باسته لیجا با سطر فو
چو کشته فون کی بی سکتی
تیت لیس مضمون با سطر فو
و یکبار

دوسر

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

٢٢

نانو از آن سی بندهای مملکت
 ویکه لوان بالی باز روشن شد
 شمع سان جلای این بعد از کوی
 کام مقدر سار کسے تکی گلزار
 شکل ادکی ای بی و شب گریه
 تا قیامت این شمع منور
 ده اصدو پیشه یون که بر سر
 بود در هر یک کی عیاری کی
 کون عالم کی من ی محرابی
 رنگ اور جا کجی بی محرابی
 کلهی این مضمون سوز و غم
 کام کرتای هار خانه آن
 بن کیاست جو لقا عشق تیان
 ناله ناله کس هاله تو از
 کیای کرمی پیری زاده
 سر کئی دم که شد و گشت
 ای صورت ز غم کای عیبت
 خاک کفن ییبار و در صورت
 کبیرا

شمشاد
 شمشاد از آن سی بندهای مملکت
 ویکه لوان بالی باز روشن شد
 شمع سان جلای این بعد از کوی
 کام مقدر سار کسے تکی گلزار
 شکل ادکی ای بی و شب گریه
 تا قیامت این شمع منور
 ده اصدو پیشه یون که بر سر
 بود در هر یک کی عیاری کی
 کون عالم کی من ی محرابی
 رنگ اور جا کجی بی محرابی
 کلهی این مضمون سوز و غم
 کام کرتای هار خانه آن
 بن کیاست جو لقا عشق تیان
 ناله ناله کس هاله تو از
 کیای کرمی پیری زاده
 سر کئی دم که شد و گشت
 ای صورت ز غم کای عیبت
 خاک کفن ییبار و در صورت
 کبیرا

شمشاد
 شمشاد از آن سی بندهای مملکت
 ویکه لوان بالی باز روشن شد
 شمع سان جلای این بعد از کوی
 کام مقدر سار کسے تکی گلزار
 شکل ادکی ای بی و شب گریه
 تا قیامت این شمع منور
 ده اصدو پیشه یون که بر سر
 بود در هر یک کی عیاری کی
 کون عالم کی من ی محرابی
 رنگ اور جا کجی بی محرابی
 کلهی این مضمون سوز و غم
 کام کرتای هار خانه آن
 بن کیاست جو لقا عشق تیان
 ناله ناله کس هاله تو از
 کیای کرمی پیری زاده
 سر کئی دم که شد و گشت
 ای صورت ز غم کای عیبت
 خاک کفن ییبار و در صورت
 کبیرا

شمشاد
 شمشاد از آن سی بندهای مملکت
 ویکه لوان بالی باز روشن شد
 شمع سان جلای این بعد از کوی
 کام مقدر سار کسے تکی گلزار
 شکل ادکی ای بی و شب گریه
 تا قیامت این شمع منور
 ده اصدو پیشه یون که بر سر
 بود در هر یک کی عیاری کی
 کون عالم کی من ی محرابی
 رنگ اور جا کجی بی محرابی
 کلهی این مضمون سوز و غم
 کام کرتای هار خانه آن
 بن کیاست جو لقا عشق تیان
 ناله ناله کس هاله تو از
 کیای کرمی پیری زاده
 سر کئی دم که شد و گشت
 ای صورت ز غم کای عیبت
 خاک کفن ییبار و در صورت
 کبیرا

مختل ی و دشارت کوشتری
مختل کل آنی پنین پانی ای کشتن
بسیار چهری سوی عنادل و در
زات هر سانه ای وی ای کشتن
کام ایهای چون ایهای که کشتن
مختل انداز کوه حور شال و در
مختل کوه طایفه جان شال کشتن
چو زنا او سگا گوارا چون کشتن
دانش کشتن کوهین یار کشتن
بهدرگ ایاهو دیوان کشتن
کدیر کوهین خانه ز کشتن
حوب و هو کاخی می کی او کشتن
دین یار کوهین خانه ز کشتن
کی گمان و در خط کشتن
مین ترا خاه و در کوه کشتن

مختل ی و دشارت کوشتری
مختل کل آنی پنین پانی ای کشتن
بسیار چهری سوی عنادل و در
زات هر سانه ای وی ای کشتن
کام ایهای چون ایهای که کشتن
مختل انداز کوه حور شال و در
مختل کوه طایفه جان شال کشتن
چو زنا او سگا گوارا چون کشتن
دانش کشتن کوهین یار کشتن
بهدرگ ایاهو دیوان کشتن
کدیر کوهین خانه ز کشتن
حوب و هو کاخی می کی او کشتن
دین یار کوهین خانه ز کشتن
کی گمان و در خط کشتن
مین ترا خاه و در کوه کشتن

مختل ی و دشارت کوشتری
مختل کل آنی پنین پانی ای کشتن
بسیار چهری سوی عنادل و در
زات هر سانه ای وی ای کشتن
کام ایهای چون ایهای که کشتن
مختل انداز کوه حور شال و در
مختل کوه طایفه جان شال کشتن
چو زنا او سگا گوارا چون کشتن
دانش کشتن کوهین یار کشتن
بهدرگ ایاهو دیوان کشتن
کدیر کوهین خانه ز کشتن
حوب و هو کاخی می کی او کشتن
دین یار کوهین خانه ز کشتن
کی گمان و در خط کشتن
مین ترا خاه و در کوه کشتن

نماز	نماز	نماز
<p>خاتمه بخشید ای اسرار دل آزاری کا سکسری طبر کوئی تخیلی بکار کا ظور کم کرنے سے بعد بخاک کا حصوله ناکسی دشمن کو بنواری کا پس غلامی اسکی کہیں سلسلہ ہوا کا میں دلا کہ ای بہر ارمان گرفتار کا برہ لیا رسول یہ اوس یوسف بازار کا خصلہ است تو اسے خود ہوا کا موم بہری لا کہ زمانہ ہی ہون کا جل سکی زور نہ اوس چشمی سکار کا چندندہ آئین خرم کی کبھی غبار کا سلسلہ طوفان وادی گرفتار کا صفتی خواب ہی کہ تو غم زینت کا پہرہ و بختی جہنم طوفان کا</p>	<p>کرب و رجائی اسرار دل آزاری کا سکسری طبر کوئی تخیلی بکار کا ظور کم کرنے سے بعد بخاک کا حصوله ناکسی دشمن کو بنواری کا پس غلامی اسکی کہیں سلسلہ ہوا کا میں دلا کہ ای بہر ارمان گرفتار کا برہ لیا رسول یہ اوس یوسف بازار کا خصلہ است تو اسے خود ہوا کا موم بہری لا کہ زمانہ ہی ہون کا جل سکی زور نہ اوس چشمی سکار کا چندندہ آئین خرم کی کبھی غبار کا سلسلہ طوفان وادی گرفتار کا صفتی خواب ہی کہ تو غم زینت کا پہرہ و بختی جہنم طوفان کا</p>	<p>کرب و رجائی اسرار دل آزاری کا سکسری طبر کوئی تخیلی بکار کا ظور کم کرنے سے بعد بخاک کا حصوله ناکسی دشمن کو بنواری کا پس غلامی اسکی کہیں سلسلہ ہوا کا میں دلا کہ ای بہر ارمان گرفتار کا برہ لیا رسول یہ اوس یوسف بازار کا خصلہ است تو اسے خود ہوا کا موم بہری لا کہ زمانہ ہی ہون کا جل سکی زور نہ اوس چشمی سکار کا چندندہ آئین خرم کی کبھی غبار کا سلسلہ طوفان وادی گرفتار کا صفتی خواب ہی کہ تو غم زینت کا پہرہ و بختی جہنم طوفان کا</p>

ایستای مایه
 کون دراز نام
 به ساتی لای
 بهند و ستاین
 دشت جوین شام
 ایما خیال مجو
 حادی دلهائی
 کا غوین صاف
 شلون لی صاف
 اوها جوگر دبا
 دشتین بهی
 به غار خا
 نستونزی اور
 جب زنا خیره
 اوکست بهکا
 دل بهی کی
 فوس فرح کی
 کینجی ای مق
 بهر بی

[illegible][illegible]

مایه تنی کای اسیر کای کای
 بیا بیا بوی گل کای قافه جاندار
 بسین خست کای کای کای کای
 قاتل غلام کای کای کای کای
 عین کای کای کای کای کای
 چند روز کای کای کای کای
 ده جنون کای کای کای کای
 بنایون کای کای کای کای
 ادبی کای کای کای کای
 مظهر کای کای کای کای
 غنیم کای کای کای کای
 سانی کای کای کای کای
 حکما کای کای کای کای
 جن کای کای کای کای

[illegible][illegible]

فاسقا

جس شکر و گوشتی عالمی نور کا
پن ماون ملک جو نام نور کا
باز پس سوکای بادہ نور کا
ایرود و فنا کوئی نور کا
جہاں کی کجی دل نا صبور کا
دشمنہ بوسل شکر نور کا
فران کوئی نور نور کا
کوئی نور نور نور کا
پہاں چشم نور نور نور کا
کہاں نور نور نور نور کا
صنود کس طرح نور نور نور کا
ای ہنسور نور نور نور نور کا
چکا نور نور نور نور نور کا
ہر سنگ نور نور نور نور نور کا
ہمک نور نور نور نور نور کا

آتش

سہم سدا بہار چین نور کا
آزبانہ طالع جن نور کا
شب کو خیال سب نور کا
عقلست بین دل نور کا
سہم سدا بہار چین نور کا
آزبانہ طالع جن نور کا
شب کو خیال سب نور کا
عقلست بین دل نور کا
سہم سدا بہار چین نور کا
آزبانہ طالع جن نور کا
شب کو خیال سب نور کا
عقلست بین دل نور کا
سہم سدا بہار چین نور کا
آزبانہ طالع جن نور کا
شب کو خیال سب نور کا
عقلست بین دل نور کا

ایماو

ملک نہیں نشان فی اوس نور کا
پہو نہ مار چین نور کا
خوشید سدا بہار چین نور کا
نید قطب نور نور نور کا
پہرگز نور نور نور نور کا
دی لاکھ نور نور نور نور کا
اوس نور نور نور نور نور کا
پہل نور نور نور نور نور کا
ای جہر نور نور نور نور نور کا
ساکھی نور نور نور نور نور کا
عالم نور نور نور نور نور کا
دو محف نور نور نور نور نور کا
چہ نور نور نور نور نور نور کا
جہر نور نور نور نور نور نور کا
سرا نور نور نور نور نور نور کا
جوا نور نور نور نور نور نور کا
ہمک نور نور نور نور نور نور کا

چونک بهنگ کی شیشه نلی بنی کس کی
پیکده مقام بین کی عود و سر کا
نالی بین افروغ سی فانی کی کوئی با
توار کوئی جاپی با بسنگ طور کا
استی با فانی جو چون بین حضور
اب قافیہ ہی بندہ بین سنا حضور کا
آواز تیری لحنہ بین سنا حضور کا
عالم است صاف نصفین پر بود
نصفین تو سنگ تو سودانی یہ لکھا
پر سنگ بین شراری تیری نور کا
سطح

بندی کی یہ شملہ قدم اوس سنگ کا
یا پوشتی کی سیکہای بین کشت کا
ظرف بین حسن بین کی کل زلف کا
کس کی جوای سرور ان پلاس کا
کس رنجه جگویم فرقت کی شہا کا
اشک بین بین شل گهر نام پر کا
ناکان

تیرین
چونک بهنگ کی شیشه نلی بنی کس کی
پیکده مقام بین کی عود و سر کا
نالی بین افروغ سی فانی کی کوئی با
توار کوئی جاپی با بسنگ طور کا
استی با فانی جو چون بین حضور
اب قافیہ ہی بندہ بین سنا حضور کا
آواز تیری لحنہ بین سنا حضور کا
عالم است صاف نصفین پر بود
نصفین تو سنگ تو سودانی یہ لکھا
پر سنگ بین شراری تیری نور کا
سطح
بندی کی یہ شملہ قدم اوس سنگ کا
یا پوشتی کی سیکہای بین کشت کا
ظرف بین حسن بین کی کل زلف کا
کس کی جوای سرور ان پلاس کا
کس رنجه جگویم فرقت کی شہا کا
اشک بین بین شل گهر نام پر کا
ناکان

یار جواد و او گال
ای باد و زخم دل تابید کا
تیمای کین باون بهار گدازی کا
چونک کی کوئی کا عود و سر کا
نالی بین افروغ سی فانی کی کوئی با
توار کوئی جاپی با بسنگ طور کا
استی با فانی جو چون بین حضور
اب قافیہ ہی بندہ بین سنا حضور کا
آواز تیری لحنہ بین سنا حضور کا
عالم است صاف نصفین پر بود
نصفین تو سنگ تو سودانی یہ لکھا
پر سنگ بین شراری تیری نور کا
سطح
بندی کی یہ شملہ قدم اوس سنگ کا
یا پوشتی کی سیکہای بین کشت کا
ظرف بین حسن بین کی کل زلف کا
کس کی جوای سرور ان پلاس کا
کس رنجه جگویم فرقت کی شہا کا
اشک بین بین شل گهر نام پر کا
ناکان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

Handwritten signature: *W. J. ...*

2

بکلیه جونی محرمی شیران سارین
 بر شک لبی کی محرمی زلفون برودا
 جسم کورسی سیاهی افرون بهار
 میری بهار کورسی سیاهی افرون
 صوبت آینه حیران خون در شاد
 رسته نظاره ملک در کینا جویا
 مطمع

[illegible][illegible][illegible]

مطلع

این می دزدی است بودی خون
 لایق بی شهید و نی ای وطن
 به از رنگ خاک ای که کان نکل
 با کرم آجاک که پیری کی سعدن یزیا
 با نه دور آیین سو شهید ناز
 آگ جلین من قاتل کا جو دین یزیا
 گشت یقین قاتل کا جو دین یزیا
 صورت ترک خزان او به جان نثار
 او کی تو دمی زلالت کا کون من یزیا
 روین من قاتلین که اندون یزیا
 و نی یزیا بازو باز که هر کس
 لایق بی شهید و نی ای وطن
 هیچ چه سکا هین که دی ای جگو هندی
 اکدن و دنی سکا ای مدین یزیا
 خاک پیر کمی سکا ای مدین یزیا
 خن شاخه غشش لای جا مودن یزیا
 ناله خوا

مطلع

این می دزدی است بودی خون
 لایق بی شهید و نی ای وطن
 به از رنگ خاک ای که کان نکل
 با کرم آجاک که پیری کی سعدن یزیا
 با نه دور آیین سو شهید ناز
 آگ جلین من قاتل کا جو دین یزیا
 گشت یقین قاتل کا جو دین یزیا
 صورت ترک خزان او به جان نثار
 او کی تو دمی زلالت کا کون من یزیا
 روین من قاتلین که اندون یزیا
 و نی یزیا بازو باز که هر کس
 لایق بی شهید و نی ای وطن
 هیچ چه سکا هین که دی ای جگو هندی
 اکدن و دنی سکا ای مدین یزیا
 خاک پیر کمی سکا ای مدین یزیا
 خن شاخه غشش لای جا مودن یزیا
 ناله خوا

مطلع

این می دزدی است بودی خون
 لایق بی شهید و نی ای وطن
 به از رنگ خاک ای که کان نکل
 با کرم آجاک که پیری کی سعدن یزیا
 با نه دور آیین سو شهید ناز
 آگ جلین من قاتل کا جو دین یزیا
 گشت یقین قاتل کا جو دین یزیا
 صورت ترک خزان او به جان نثار
 او کی تو دمی زلالت کا کون من یزیا
 روین من قاتلین که اندون یزیا
 و نی یزیا بازو باز که هر کس
 لایق بی شهید و نی ای وطن
 هیچ چه سکا هین که دی ای جگو هندی
 اکدن و دنی سکا ای مدین یزیا
 خاک پیر کمی سکا ای مدین یزیا
 خن شاخه غشش لای جا مودن یزیا
 ناله خوا

نخ

آتش

امو

خواب بین که با من کل کار کنان
پیش من خفته کی که کار دارم
چشم غامزگی روی من چشم باطن کو رسیده
پیش من کل که بی رویی که بی رویی
خوشی من که بی رویی که بی رویی
مخلی اس در افانین کی غفلت کوبل
خواب بین که با من کل کار کنان
سوت کی آب فکر که ناخ می در کار
رویف الی آخرت جگر
مست خنوف ارکانه فاعلان
فاعلان مطلع

دشمن بنی همدار سپهران کوی در
پوچی بنی همدار سپهران کوی در
کسی نه و کسی نه و کسی نه
اکسری بی کسی نه و کسی نه

آتش
پیش من کل که بی رویی که بی رویی
خوشی من که بی رویی که بی رویی
مخلی اس در افانین کی غفلت کوبل
خواب بین که با من کل کار کنان
سوت کی آب فکر که ناخ می در کار
رویف الی آخرت جگر
مست خنوف ارکانه فاعلان
فاعلان مطلع

امو
پیش من کل که بی رویی که بی رویی
خوشی من که بی رویی که بی رویی
مخلی اس در افانین کی غفلت کوبل
خواب بین که با من کل کار کنان
سوت کی آب فکر که ناخ می در کار
رویف الی آخرت جگر
مست خنوف ارکانه فاعلان
فاعلان مطلع

ناح

آتش

آباد

کیا تری رنگ طلاق چو چکای چو
منج سی پهره خاکستر آتش سب
عارین پیراهن سبکی سب
صفت وضع دل پشیمان
پیراهن دل نیکون سب
سوسه صفت چو چکای چو
پیراهن دل نیکون سب
رات دن پیراهن دل نیکون سب
رزدی پیراهن دل نیکون سب
سوت کو یاد کردی تار کن سب
اسی بی سوتی پیراهن دل نیکون سب
سخت دیگه چو چکای چو
پیراهن دل نیکون سب
ساخته گیتی پیراهن دل نیکون سب
ای صفت زینبیه پیراهن دل نیکون سب
سختی های رنگ پیراهن دل نیکون سب
صاف آبی ای نظر سوتی کی پیراهن دل نیکون سب

ناح
آتش
کیا تری رنگ طلاق چو چکای چو
منج سی پهره خاکستر آتش سب
عارین پیراهن سبکی سب
صفت وضع دل پشیمان
پیراهن دل نیکون سب
سوسه صفت چو چکای چو
پیراهن دل نیکون سب
رات دن پیراهن دل نیکون سب
رزدی پیراهن دل نیکون سب
سوت کو یاد کردی تار کن سب
اسی بی سوتی پیراهن دل نیکون سب
سخت دیگه چو چکای چو
پیراهن دل نیکون سب
ساخته گیتی پیراهن دل نیکون سب
ای صفت زینبیه پیراهن دل نیکون سب
سختی های رنگ پیراهن دل نیکون سب
صاف آبی ای نظر سوتی کی پیراهن دل نیکون سب

آباد
کیا تری رنگ طلاق چو چکای چو
منج سی پهره خاکستر آتش سب
عارین پیراهن سبکی سب
صفت وضع دل پشیمان
پیراهن دل نیکون سب
سوسه صفت چو چکای چو
پیراهن دل نیکون سب
رات دن پیراهن دل نیکون سب
رزدی پیراهن دل نیکون سب
سوت کو یاد کردی تار کن سب
اسی بی سوتی پیراهن دل نیکون سب
سخت دیگه چو چکای چو
پیراهن دل نیکون سب
ساخته گیتی پیراهن دل نیکون سب
ای صفت زینبیه پیراهن دل نیکون سب
سختی های رنگ پیراهن دل نیکون سب
صاف آبی ای نظر سوتی کی پیراهن دل نیکون سب

T

ناج

آتش

آباد

نہیں بگریز خط عارض خوب بر من
گر بیان حال پر دایه اگر زدن
کیا آشتی دوی جانان عاقل
نہیں پیشه نال و بال اسکی گردن
چشم باریک بویون بای رین
چشم تو نام گلری بیکی بیرون
ی گونک بسفت لکمی بی بی
لکا لکمه نظارین لکمی بی بی
مکانی چشم در باخا ورجانی
مین و شویده سر دیوانه
چشم جانان تهره گی اگر بر من
چشم مار لکمی پر زدن کی
گر بیان حال پر دایه اگر زدن
نسی و لکمی بیکی بیرون
سیا و دره ماضی اسفا و الله
کیا

شب زخرو زنی بین طافا بر من
چشم جانان تهره گی اگر بر من
کیا آشتی دوی جانان عاقل
نہیں پیشه نال و بال اسکی گردن
چشم باریک بویون بای رین
چشم تو نام گلری بیکی بیرون
ی گونک بسفت لکمی بی بی
لکا لکمه نظارین لکمی بی بی
مکانی چشم در باخا ورجانی
مین و شویده سر دیوانه
چشم جانان تهره گی اگر بر من
چشم مار لکمی پر زدن کی
گر بیان حال پر دایه اگر زدن
نسی و لکمی بیکی بیرون
سیا و دره ماضی اسفا و الله
کیا

نخ

آتش

آباد

سپهر روی تابان باد دلو آید هر دم
گر می میری برقی آه اک شب مسکین خرم
نیکو زیست هر اوس غمت هفت کوه
چو پنهانی غلب آب کمال منسوب کوه
اوس بیاد کوه گشت کوه کمال منسوب کوه
بزار چون بدین کوه کمال منسوب کوه
خبر به این کوه کمال منسوب کوه
جایی به جان تن کوه کمال منسوب کوه
شوق من ماه کوه کمال منسوب کوه
اوس میرا این کوه کمال منسوب کوه
به چو زندگی به کوه کمال منسوب کوه
چو با بانی این کوه کمال منسوب کوه
بجای می عشق کوه کمال منسوب کوه
عشق باندی کوه کمال منسوب کوه
گری بانی کوه کمال منسوب کوه
سایه کوه کمال منسوب کوه
کوه کمال منسوب کوه
نور آوی می کوه کمال منسوب کوه
نور

آتش
نشین بر روی آتش کوه کمال منسوب کوه
نشان دلو آید هر دم کوه کمال منسوب کوه
عشق کوه کمال منسوب کوه
خبر به این کوه کمال منسوب کوه
جایی به جان تن کوه کمال منسوب کوه
شوق من ماه کوه کمال منسوب کوه
اوس میرا این کوه کمال منسوب کوه
به چو زندگی به کوه کمال منسوب کوه
چو با بانی این کوه کمال منسوب کوه
بجای می عشق کوه کمال منسوب کوه
عشق باندی کوه کمال منسوب کوه
گری بانی کوه کمال منسوب کوه
سایه کوه کمال منسوب کوه
کوه کمال منسوب کوه
نور آوی می کوه کمال منسوب کوه
نور

آباد
کجای شمع کوه کمال منسوب کوه
که پرواز کوه کمال منسوب کوه
صفا کوه کمال منسوب کوه
نشین شکر کوه کمال منسوب کوه
موی به ناوان کوه کمال منسوب کوه
جایی کوه کمال منسوب کوه
عشق کوه کمال منسوب کوه
خبر به این کوه کمال منسوب کوه
جایی به جان تن کوه کمال منسوب کوه
شوق من ماه کوه کمال منسوب کوه
اوس میرا این کوه کمال منسوب کوه
به چو زندگی به کوه کمال منسوب کوه
چو با بانی این کوه کمال منسوب کوه
بجای می عشق کوه کمال منسوب کوه
عشق باندی کوه کمال منسوب کوه
گری بانی کوه کمال منسوب کوه
سایه کوه کمال منسوب کوه
کوه کمال منسوب کوه
نور آوی می کوه کمال منسوب کوه
نور

٢٠

دین من ای سو فی فصل اول جنگ و صلح
 آه و افغان من سوزان آب سال جنگ
 شلی عارض و دوزخین عین بیانی
 کیا قلوب بی بیان و لیلان منک
 منک فزون اور منک یاس ای بهرین
 کبوتر نه و بهرین دیده حسرت سوی
 رودین او کی سینه بزور سی
 دوزخین بیان آه و آینه نیرنگ
 دایع سوزان او سجد آتشهای
 شعله در کسان ای ترا عارضی
 کیجی گفته تری رخسار منی
 کاجب بزرگ بود که خانه منک
 گوری گوری بگورن بر خندق
 قدس حق سی ی با تو ام کل
 شعله خسار ان گنجل سی
 بعد مردن ای کاسه سینه بود
 حسن بخت سی ای بود نورانی
 روستای من ای بهرین
 کبیر

٥

[illegible]

جیت

[illegible]

اوس بیچین ہانی پرافسان ہین
تاک جوی ہین یہ ورس آفتاب ہین
ہر دم ہون ہجو آتش رخسار ہین
دشمن ہین نہ الگ آفتاب ہین
بگلی کی طرح پینچن سی صدر ہین
ای طرح عمر کے اضطراب ہین
نور مال ہین ویرا کوئی ثبات
تقصیر کب کب ہوجیم کتاب ہین
مدت گذر گئی ای کم ہین
فرج ہون کا فراق ہین
کہو لا ہوا ہین سال پناہ
وہ ہشتاد ورس جن کی ہر اک
دوڑن کی سوار یاد ہین
عصائی جم نی ہنی گویا اوس ہین
نی نہا ہنی مری فرح ہین
خود ہون کا مگار خطا ہین
فتت سی ہنی آب پڑا ہون
اوس

5

نایاب

نایاب

نایاب

ای قیامت اوستی که با منستی عام
 غفلت سی اینا طالب ویدار آب من
 سیرای جیره ای جو بهان قناب من
 ویکین ثبات ال زین کس قناب من
 کس صاف تر کس کاشفته جلاب من
 کجی من قناب بر سوزنی بودیچ من
 تصویر کی ای ورق آفتاب من
 عالمی من ای کون در کون بودیچ من
 عالمی من ای کون در کون بودیچ من
 ساعون عس کی منی کجی کجی من
 یونی جواد کی منی کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 تار شمع خار گل آفتاب من
 آرام ای دمی کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 بیدار دل چوین اویندن کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 غفلت

اوستی که با منستی عام
 غفلت سی اینا طالب ویدار آب من
 سیرای جیره ای جو بهان قناب من
 ویکین ثبات ال زین کس قناب من
 کس صاف تر کس کاشفته جلاب من
 کجی من قناب بر سوزنی بودیچ من
 تصویر کی ای ورق آفتاب من
 عالمی من ای کون در کون بودیچ من
 عالمی من ای کون در کون بودیچ من
 ساعون عس کی منی کجی کجی من
 یونی جواد کی منی کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 تار شمع خار گل آفتاب من
 آرام ای دمی کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 بیدار دل چوین اویندن کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 غفلت

اوستی که با منستی عام
 غفلت سی اینا طالب ویدار آب من
 سیرای جیره ای جو بهان قناب من
 ویکین ثبات ال زین کس قناب من
 کس صاف تر کس کاشفته جلاب من
 کجی من قناب بر سوزنی بودیچ من
 تصویر کی ای ورق آفتاب من
 عالمی من ای کون در کون بودیچ من
 عالمی من ای کون در کون بودیچ من
 ساعون عس کی منی کجی کجی من
 یونی جواد کی منی کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 تار شمع خار گل آفتاب من
 آرام ای دمی کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 بیدار دل چوین اویندن کجی کجی من
 یونی کجی منی کجی کجی من
 غفلت

۵

که هر که در این عالم
سازد این سرافراز
کین ای نام نهون بین
قنات ادنی و کباب
یون مرا که این عیان
جیسی ای بین
لاال یوحیدین
کسی چهری ای
که ندای بین
استغاده تحت
کب لایم
اشک کی
کونی احاطه
چو به بینی
شیع روشن
آری این
پنی ای
که در این

۴۰

[illegible]

قهنتا و مکر کل آئی جو دریا سی مرغ
 پھلیات ہی موج کی صورت پرین
 بسند شای سی بہر دور یا سفر گام
 لب ہی سیاب کا عالم سبک
 لب دل بوزان کا پڑی انھوں میں
 شہد ہی بجز کا اگلہ وان ہیں
 چرخ ہار کی پونجی سی پست
 لب لعل و لب لوزن انتظار خاں
 لب ہار لب اندر لب زار کا تو ہنر
 لب کہی شوق آینا شہزادین
 ہون تصویر ہم فرقت پائی ہی
 یار غنم ناسی جد ہر
 ہر طرف بیان صورت دلکشاں
 سیر اسٹاک آئی ہو کی سولہ ہن
 لب کی ہنشاں صفات
 عکس کا آئی سی ہن

منح

آتش

آباد

رنگ کی سنی زمین سوزی تن جیسے بون
سج رہا کہیں نہیں چلی غم خواب میں
خط نظر نامی کرادیں غم زین
جمع ہو رہی ہیں غم کی پیشگر داب میں
چشم یمن کی صورت سود جان کا دم
پیش کی بادی عین خود کشد کا گرد
نورین زمین کو راند اعدا و ست
دل بیک و منور نامی دیدہ و ست
سنگ منقش عین سر کر کہو اور زمین
خط کو در بار بر نشو و نما زمین
سوزی زمین کی گلی شمشاد زمین
ای صم جیلج در و در اکم خدا زمین
مین جو زمین جو غلام کون اطمین
کونی جزا زمین سال از و زمین
فرضی ای سر خاطر کوئی زمین
جو اعضا نشان بر زمین

چرخ لٹای دل عاشق کو خط بنای
کا بھی آتش غم کی کبریا زمین
جستار زمین اگر کو دلا زمین
خبر جب تک نہیں آتے خط
وہی جب تک نہیں آتے خط
با کجا دیدار کا وعدہ و غما زمین
سنبھل ریحان باغ حسن کا عالم
سنبھل ریحان باغ حسن کا عالم
خطا سر کی بند آبی زمین
اگر قلندر کی حلقہ کار زمین
کار کار کار کار کار زمین
یونانی کی طرح سنبھل زمین
سوزی زمین کی گلی شمشاد زمین
ای صم جیلج در و در اکم خدا زمین
مین جو زمین جو غلام کون اطمین
کونی جزا زمین سال از و زمین
فرضی ای سر خاطر کوئی زمین
جو اعضا نشان بر زمین

خواب میں ہی میرا ہر کوئی دیکھا تھا
بجائے ہر گز صائب غم و حیا تو زمین
لطیف دم پر ہر گز صائب غم و حیا تو زمین
پہل سر زمین کی سر زمین کا لطیف
جسم کا زمین کی گلوں فیا تو زمین
دست قاتل یہ جہاں صبر سر
دیکھتے اب نگ حاسی امتیاز تو زمین
دل کی دوس ب کالی کی غم زمین
ای صم جیلج در و در اکم خدا زمین
مین جو زمین جو غلام کون اطمین
کونی جزا زمین سال از و زمین
فرضی ای سر خاطر کوئی زمین
جو اعضا نشان بر زمین

نخ

آتش

باد

داده باد است بختی این هر چه میسر آید
تا به نرسد این که نشود ماندن
نشد عوفان این جنگ و کار و نال
تا به نرسد این که نشود ماندن
آتشین سالکی این نغمه راز
کبک سر خار میخواند زیر پای
بلخ عالم این کرباب سبزه گیسو
عجب باغی که بیابان ششاهریان
چو سر سبزه باغچه تابان
بهر دماغ و دل و اراده و گداز
چو بیک توارس و تیر کوه گداز
بهری و دیوانه و دیوانه و دیوانه
کون کلای جیکه میسر عالم ای
چو بهرستان بیاد و بیاد و بیاد
کون کلای جیکه میسر عالم ای

در باغی که طریقتین نرسد
تا به نرسد این که نشود ماندن
نشد عوفان این جنگ و کار و نال
تا به نرسد این که نشود ماندن
آتشین سالکی این نغمه راز
کبک سر خار میخواند زیر پای
بلخ عالم این کرباب سبزه گیسو
عجب باغی که بیابان ششاهریان
چو سر سبزه باغچه تابان
بهر دماغ و دل و اراده و گداز
چو بیک توارس و تیر کوه گداز
بهری و دیوانه و دیوانه و دیوانه
کون کلای جیکه میسر عالم ای
چو بهرستان بیاد و بیاد و بیاد
کون کلای جیکه میسر عالم ای

بهر این که بختی این هر چه میسر آید
تا به نرسد این که نشود ماندن
نشد عوفان این جنگ و کار و نال
تا به نرسد این که نشود ماندن
آتشین سالکی این نغمه راز
کبک سر خار میخواند زیر پای
بلخ عالم این کرباب سبزه گیسو
عجب باغی که بیابان ششاهریان
چو سر سبزه باغچه تابان
بهر دماغ و دل و اراده و گداز
چو بیک توارس و تیر کوه گداز
بهری و دیوانه و دیوانه و دیوانه
کون کلای جیکه میسر عالم ای
چو بهرستان بیاد و بیاد و بیاد
کون کلای جیکه میسر عالم ای

[illegible][illegible][illegible]

نماخ

شهر خسته بود اگر ناله زنجیر کی جا
بای خوا بیده بار آبجی بیدار نه
چشم و اسیر کا مون عاشق کون جان
پاس مسجدی که خانه خار نه
زی دیو و کاه روزن جوین نه
سی جو رکاب دیده بیدار نه
خود فرستی جو به نظر و بیدار نه
کولی یوسف کار باغین نه
نفل کورین کاشا که کجای نه
اسفد بری غم فرقت سی نه
کلند اردو که بری کلان نه
سلطه خاک سی بیدار نه
غلک نالوکی که صحرای نه
نیزی سو فار وین نه
جی جو وصف لب نه
نیشا بی بی اس عبادت بی نه
چس

الیش

عمری یار سوا نشه خون سیم
دشمن دو دوستی که کوی غایب
شغل نالون کی آواز جان
جمع خالی قفس من غایب
کری با بی به خواتنی در غایب
نام سنا بیون جوین کوی غایب
دل دهر کجای حدی کی غایب
نشین سانه کی جانی ای غایب
بیضی جوشن کاشا که کجای غایب
چار دیوار غاصر کین مسار نه
باج جسته کی بوی ای غایب
باغبان خاطر بیل نه غایب
دل بیدار بی یز کس نه غایب
دلی بزار کاه داده نه غایب
حلقه

اکابو

دل کاکین نوری جو بادشا کجای
لطف کبابی که جو مشفق تنگار نه
بی دزات تنای دل محزون نه
زندگی بهر بی بیدار نه
او سکوتی زلف سی سو نه
جو زنی زلف سی سو نه
جو بوی و عدو کجای صد کون نه
دل نشتی نه دیده بیدار نه
از کجای بوی سی جیبی نه
کولی بی بوی سی جیبی نه
نیزی کوی خلدی او کس نه
روح پر خا بی جان نه
لطف جیبی کاف بی جان نه
نچی و جی می سی نه
قول او کس کجای نه
نیزی او کس کجای نه
صاف کجای که کجای نه
خوف بی بده کی کجای نه
دست

[illegible]

نامح
 عقل می شنو غایب کردی که با پوستان
 رو ک سکا بی بیدار آن کولی دیار
 اسفندیار دل دنیا بین نامح کجایو
 سن پو نخل صدق با دین سر پو
 کرتی جاپه با کجای پو
 خاک سی فرق جاپه پو
 زاپان مشک شت جاپه پو
 پیشتر که دینی می زارم پو
 بین جوا حد در او کو پو
 موخا سامان ز می کشتی پو
 چلبان درواز جهان کی آب کو
 بکی بوی بی و ز با جی بی
 قد صبی می بدن جی جی
 باد من بین کرد خجاست
 بین جی بون خن با و خن
 جانی کا کیت شست و خن
 کشت خجاستی بیا پون کت
 کجای اسیر کشتی ان
 خن

اینک در میانک سینه که با جو تو بالای بام
 راه و بهی سخی بن مصر عتاب کو
 لب فطرت کو عینه سر بند و سخی لاک
 ز لاله و دیارای و دیار دور و دورد
 اس من در کیمی بی جو در جیمای رافعی
 منزل در برن من اندیشه بنین سلاک
 کیا نقای انگیز بچنان هوای و سس
 نیند از و جانی سخی ای و سس
 روز و شب رو باین سخی ای و سس
 عجز از این سس سس صورت انجباب کو
 محرم من محدود از کانه
 فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان
 چه سرباد و ای که که گلستان سبز
 چرخال خام بی سر و جراحان سبز
 حسرت باد و بن کوی ای قیامت
 خاک میبری سخی ای سرباران سبز

آرام و
نوح و یونس
کلین
ایمانی
دل
باد و بار
خانه
چشم
مهر
با
کان
سخت
عنی
مجمع
عنی
چهر
با
تیره
نارنجی

2

مایه
 خلق کو حیرت کو بخت که سر و جان
 گزینی پویشاکی می بهر زمان
 سبز و زرد و سفید و سیاه
 از پیش تو فرو می آید
 قهر و غمی خوار و خوار
 آب و جان می خوار و خوار
 کعبه و کعبه که جان
 سبیل که می بین
 اگر کسی می آید که
 اشک آنکه می بین
 در هر یک که
 بی طمع و بی
 بیگانه و بی
 که عجب با منی
 بی بی که
 کی زلفی که
 عجب که می بین
 بی بی که

۱۱

[illegible]

15

آباد
خزین خنجر خنجر کا برنوا گدوم میری
دوون باد سنہ خنجر خنجر خنجر
سیر آبی اشک سی گاہ باد خنجر
پیل کبھی ہو گا واران
سرخ اشک سی میری
لال ہو جا کس سنہ گدوم
نزد گدومین نور دی چنجر
کون سنہ پہلا لجای خنجر
ای بی خنجر کس سنہ خنجر
عکس خط سنہ کس سنہ خنجر
سور کی مانند میری خنجر
نزد و د چون میری خنجر
دقل کیا کبھی خنجر خنجر
رات دون رہی خنجر خنجر
کس خط سنہ کس سنہ خنجر
کس خط سنہ کس سنہ خنجر
کس خط سنہ کس سنہ خنجر

5

پیش

السن
سین مخدوف ارکانہ
فا علان فاعلان فاعلانی
فاعلن آرتھ جانی فاعلن
فاعلن نیرورین
فاعلات نیرورین
جس طرح ہے آرند
مطالع

[illegible]

بهی زدن و کسب و خدایت و چو
 برای نظر دانی را با او در راه
 راه برای خداست که راه
 کسب برای خداست که راه
 و چون در این راه
 و چون در این راه
 و چون در این راه
 و چون در این راه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

نماخ

ای بابیسا لکونو بعل و علی حاکم
دور و کرنی بین علی سبب
و با وجود سنی بی بی بی بی
چاپتا بون اندو بعل و علی حاکم
طافه و غرض و سبب و علی حاکم
تیرین بجا بیا و سبب و علی حاکم
که غرض و غرض و سبب و علی حاکم
پارسی آغوش بین و سبب و علی حاکم
کیون و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
ای بی بندون سبب و سبب و علی حاکم
نیل سطر آجانی بی و سبب و علی حاکم
کپی کاکسای و سبب و علی حاکم
بون و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
آه که تیرای و سبب و سبب و علی حاکم
آدمی و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
حاجتی این و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
عشق و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
ایکجه و سبب و سبب و سبب و علی حاکم

السن

بست کردی سرو و کوی عقل و سبب و علی حاکم
طول دی و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
چرا که صورت و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
و لایق بی یار کی و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
فکر و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
پیر و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
مگر مضارع و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
مکتوف و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
مفعول و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
بی بار ساری و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
تا صبح و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
کسل جای و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
عاشق و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
امید و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
آنگونی و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم

آباد

ایکجه و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
طول و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
فکر و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
پیر و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
مگر مضارع و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
مکتوف و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
مفعول و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
بی بار ساری و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
تا صبح و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
کسل جای و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
عاشق و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
امید و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم
آنگونی و سبب و سبب و سبب و سبب و علی حاکم

سطح

زبان

ای دغاخ کبلا دی بادی چای
بدر تا چون اگر بول سیاهی
اوس سخته روی عشق می خیزد
بیلی می را بطر بنویسند
کرتی تنی خوش بین سحر
اسو سلی حرام می شراب
ماتی تمام خنک و سبک
همی کاستند شراب و می
هر صاحب خزان می شود در
لیکلی کیون اوجال کی نهین
خود غنغ جاره زنده می شود
کرتی خنک اگر می خور شراب
عصو زونی عیب می کرد
ایغونی سکنی می خور شراب
سکا می لنگ کی بدلی خیار
مکرم مبرای کامیون می شود
بوس و کنار پای خای را

اکش

آباد

کجا جایی بی شک و تردید
بندان یار کبلی بین سیاهی
سستی بین روز خنک و آب
کسی می دیکه بستی بوکا اسون
اسکا جواب می نه نو او سکا جواب
لیکلی می خطمین نه لکلی جواب
مکرم مبرای کامیون می شود
بوس و کنار پای خای را
بندان یار کبلی بین سیاهی
سستی بین روز خنک و آب
کسی می دیکه بستی بوکا اسون
اسکا جواب می نه نو او سکا جواب
لیکلی می خطمین نه لکلی جواب
مکرم مبرای کامیون می شود
بوس و کنار پای خای را

بوشک تنوع بین جو و صفت ساغبا
بانی کی بدلی سخته بین چنانا
وعدہ کبلی آلی کا لیکن سحر
تکلیف نهین سستی سکا سحر
نهین سیاهی کی چشمه کاف
حاجب نهین سستی کافری سحر
نیزم می بال بال علم سحر
جو جامی می سکا سستی سحر
مجمع خیالی سکا سستی سحر
مندی نهین می خور می سحر
پون می نهین می خور می سحر
فرازمین سکا سستی سحر
بی جانجا سکا سستی سحر
قاضی می سحر سحر سحر
اوش جانین سحر سحر سحر
رخشان اگر سحر سحر سحر
چو زنده چون که سحر سحر سحر
ببین من می سحر سحر سحر

زفت

نخ

آتش

آباد

دوس شده و دیگر بر طبق بود تا آنی که
ساقی جهان دل کی ای تر شتاب
لیونگزه آفتاب کین نام شراب
ی ششگل چو نشت ساقین بر شمس
طالع منب و عالم و دن شراب که
شوق ادر کی دست هر کون غامی
جب سی کی است کای کمال آفتاب
هم آیین ای بن شریکی آری
ای غنای بن شریکی آری
مجهای بر کوه آفتاب
نخلین که غفلت آفتاب
که دیاب از دیگر که ضبطی
آیین نام صوت کاغذ قرین آری
بیت هم ترن آیین قاصد جواب کو
حجر جهان مین بر عدالت است
هر معی بریل هر سه چشم جواب کو
عنه

ساقی بر سی لکلی شتاب
عاشق بر حال در شراب
رکبه برین سحران کی تاب
چرخ بری برین سحران کی تاب
سوز از فانی چرخ برین
آری شمس از فانی شمس
آیین ترن سحران کی تاب
آیین ترن سحران کی تاب
نخلین که غفلت آفتاب
که دیاب از دیگر که ضبطی
آیین نام صوت کاغذ قرین آری
بیت هم ترن آیین قاصد جواب کو
حجر جهان مین بر عدالت است
هر معی بریل هر سه چشم جواب کو
عنه

وقت مین بری آری شتاب
دیده چینی بر کین شتاب
آیین کی به شرار و شتاب
ساقی بر سی لکلی شتاب
عاشق بر حال در شراب
رکبه برین سحران کی تاب
چرخ بری برین سحران کی تاب
سوز از فانی چرخ برین
آری شمس از فانی شمس
آیین ترن سحران کی تاب
آیین ترن سحران کی تاب
نخلین که غفلت آفتاب
که دیاب از دیگر که ضبطی
آیین نام صوت کاغذ قرین آری
بیت هم ترن آیین قاصد جواب کو
حجر جهان مین بر عدالت است
هر معی بریل هر سه چشم جواب کو
عنه

مکمل

چشمی بین خضر و صف ابود
حرف بی گنجی عجاوین شعلی نری
کیون جلای سستی این شعله
موی که بال بلند گریه
نخلی بیخ می خنجر می آتش
جالی بین دندان بی کینه
دو قدم جبر عداوت
کیان زنی افتادنی سستی
کیانستان ایس سستی
ببول کلماتی نهین بر کج
ای بی رویی که روزن سستی
یاد او ندیم آردن سستی
استد بون ازان سستی
دو زبان بون بین سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی

السن

چشمی بین خضر و صف ابود
حرف بی گنجی عجاوین شعلی نری
کیون جلای سستی این شعله
موی که بال بلند گریه
نخلی بیخ می خنجر می آتش
جالی بین دندان بی کینه
دو قدم جبر عداوت
کیان زنی افتادنی سستی
کیانستان ایس سستی
ببول کلماتی نهین بر کج
ای بی رویی که روزن سستی
یاد او ندیم آردن سستی
استد بون ازان سستی
دو زبان بون بین سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی

آباد

چشمی بین خضر و صف ابود
حرف بی گنجی عجاوین شعلی نری
کیون جلای سستی این شعله
موی که بال بلند گریه
نخلی بیخ می خنجر می آتش
جالی بین دندان بی کینه
دو قدم جبر عداوت
کیان زنی افتادنی سستی
کیانستان ایس سستی
ببول کلماتی نهین بر کج
ای بی رویی که روزن سستی
یاد او ندیم آردن سستی
استد بون ازان سستی
دو زبان بون بین سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی
کین خا اوس ماه تابان سستی

[illegible][illegible]

آباد
جنت عشق میں خستین ای شایانگی
سامی بر کرم دین مودت ای دیوار
جی میں تباہا بادوس ای چوکی
بانی سندی سخی روبرود لکڑی

مطالعہ
سہو کا سحر میں جنت لطف شادی
سنگ افغان ہو گئی جنتی مری
چو میں طالب ہیں مری کی
کیوٹی لی بیناوس خوشی کی
لی خطا کسب ہوئی فی اذن س
ہوئی نقیصت قابل ہیں ہم
وہ کمان بر جو ضد صید
از دل رخ دل مان لی
ماندگی زری صفائی ایسی
مانگی ای نہیں سہل زری
جیہ سہلا عجیبی
تسکر جان گد کو

ناخن

چنگا وصل بن بر سر اساعو
شیشه می اندازد ای خدای خالی
یکلی چای مری جودن سبزی خالی
بوی گشتی بی خالی کی لکدان خالی
جان می پیل جلالم اسیری خالی
کر چلی رنج در بن کو تیر خالی
صاف بون خالی که در تنگی کجا خالی
سطح ریگدان سی به بیابان خالی
ریک چو توتلی در سر کوه خالی
کسی مونا بنین خانه زندان خالی
کسفر نشسته پیر بیوی ایان خالی
نظاره ای ترا جا فرستاد خالی
دیکه سکنه بنین کاشی کی زبان خالی
کسین خنجر خنجر خنجر خنجر خالی
مین بون کیا خنجر لافان خالی
کر باریت نی اورنگ سلیمان خالی
و فیه بونی ای بواج خالی

آتش

ایکدوسه دین یاری حاصل بود
ایضا تقدیر کاهنا چمنه دیوان خالی
وقت فرصت کو غنیت چمنه دیوان خالی
ای اعلی عالم بهتالی بی میدان خالی
کو چو یار دین مشتاق رخ و خدای خالی
دل عاشقی می افشاید می گلستان خالی
قلعه کریمه دین به دمنه زکان خالی
چشم چو آینه دیکه تو بوی به رو خالی
جانی زلی می ای تیغ بنشینان خالی
رخ زلی بن کوه کوه لیس بن نشانی خالی
رنگ چشم اوئی کربن ترکش زگلان خالی
بلخ عالم بن بنین گونی سبکستان خالی
نورخ آینه کری می خوش لمان خالی
قند نهیب کی گرفتاری عقل انسان خالی
هیدر بون کمان اب جوی کی رفت خالی
صاف بیوی بان کرکلی دندان خالی

آباد

میری آموشی بار بگیل جانی
بنین تاشیری میا و سوزان خالی
دل سپردن کی خدایا کجی آزاد بود
شیر حلقه کسری کوه کوه ساسان خالی
دیکه کوری جرم کجی خالی
ما چو بچانی درخت دل ای خالی
کزنان می بی فتنه خالی
ایکدوسه کی لیلی اوشان خالی
عقل عاشقی کی لیلی اوشان خالی
ایجا باجی چو کوه کوه خالی
فوز خساری کرد ای خالی
کهری رندی به ای خالی
روز و شب لاکه بون زانان خالی
حسرون ای بنین بونادان خالی
وانت و جب کی سو اجبه بون مکان خالی
کس چکان که نهو عالم خالی
وصل و زات تصویرین خالی
و صل و زات تصویرین خالی

نام

کوتی اب انین بنابین باغ غریب
روز بروزانه ملاست سر خالک
خشم جانان ی قصه دین کی به
عوض انگهون کی خالی دین تالاک
بعد مودن یی دین مکن اس
سویک خافون حلقه گرداب
عبد مین کرنی لک جاکلی
سی جکل نظر آنی جو اند جاب
ساخته یی انین جاب یی
چو جاب یی انین جاب یی
زلف جاب یی سو دین جاب
حلقه مار بوا حلقه احباب
شع سان محفل عالمین
تار رونی کا ملا جای رگ خونی
چون گریسی یی زندان یی کلنی
دو سر طوق بو حلقه گرداب
واغلا غم نمین دین کی افقاری
بقدریانی دبا عالم سیاب

اشع

ای دیم دیه قربانی نوت من دیوان
ای دوازده دین نوت من دیوان
ای ملک یی دی نوت من دیوان
سینا لب یی نوت من دیوان
نیتن رگ یی نوت من دیوان
شیر کی کمال یی نوت من دیوان
چون یی نوت من دیوان
سویک جاکلی یی نوت من دیوان
کوتی اب انین بنابین باغ غریب
روز بروزانه ملاست سر خالک
خشم جانان ی قصه دین کی به
عوض انگهون کی خالی دین تالاک
بعد مودن یی دین مکن اس
سویک خافون حلقه گرداب
عبد مین کرنی لک جاکلی
سی جکل نظر آنی جو اند جاب
ساخته یی انین جاب یی
چو جاب یی انین جاب یی
زلف جاب یی سو دین جاب
حلقه مار بوا حلقه احباب
شع سان محفل عالمین
تار رونی کا ملا جای رگ خونی
چون گریسی یی زندان یی کلنی
دو سر طوق بو حلقه گرداب
واغلا غم نمین دین کی افقاری
بقدریانی دبا عالم سیاب

آباد

کوتی اب انین بنابین باغ غریب
روز بروزانه ملاست سر خالک
خشم جانان ی قصه دین کی به
عوض انگهون کی خالی دین تالاک
بعد مودن یی دین مکن اس
سویک خافون حلقه گرداب
عبد مین کرنی لک جاکلی
سی جکل نظر آنی جو اند جاب
ساخته یی انین جاب یی
چو جاب یی انین جاب یی
زلف جاب یی سو دین جاب
حلقه مار بوا حلقه احباب
شع سان محفل عالمین
تار رونی کا ملا جای رگ خونی
چون گریسی یی زندان یی کلنی
دو سر طوق بو حلقه گرداب
واغلا غم نمین دین کی افقاری
بقدریانی دبا عالم سیاب

٤٠

[illegible]

3

[illegible][illegible]

فصل فی بیان فضائل

آج درہ شب باری
سنن خورشیدی اقرون مراد

سماخ

جنگ و فتن کی سیرت ساری مانی ہوئی
کاش عیسیٰ کی عیون موت ہی آئی ہوئی
کے پیو مع تو معروم میں پروائی ہوئی
تو ہوتا تو جسے نہک بیدار ہی ہوئی
غیر ہی کرتی ہو اور کی ہوئی
کسی کو تو چھوڑ بھی لگائی ہوئی
بسکی ہر دم کی نصیحت ہی مانی ہوئی
کاش صاحب سیابی اپنی حال پہنچ ہوئی
موت وہ غم و موت کی سالی ہوئی
غم عالم کی اگر کہیں سالی ہوئی
خاک آغا میں تو مجھ ہی بھلائی ہوئی
لطفت بہار صفائی میں شستہ ہوئی
ابہر حسرتی تو معروم ہی شستہ ہوئی
کوئی بجلی ہی فلک کوئی طوفان ہی ہوئی
ہوئی کہیں شکست کی سماں ہی ہوئی
سرفراز ہی سماں ہی ہوئی
تو سن عمر و ان ایسا ہی شستہ ہوئی
گردستان برباد کن میری شستہ ہوئی

خط

خواب میں وہ قفس کی جو نظر آجاتا
جانتا ہے قیامت ہی جوئی ہوئی
کے پیو مع تو معروم میں پروائی ہوئی
تو ہوتا تو جسے نہک بیدار ہی ہوئی
غیر ہی کرتی ہو اور کی ہوئی
کسی کو تو چھوڑ بھی لگائی ہوئی
بسکی ہر دم کی نصیحت ہی مانی ہوئی
کاش صاحب سیابی اپنی حال پہنچ ہوئی
موت وہ غم و موت کی سالی ہوئی
غم عالم کی اگر کہیں سالی ہوئی
خاک آغا میں تو مجھ ہی بھلائی ہوئی
لطفت بہار صفائی میں شستہ ہوئی
ابہر حسرتی تو معروم ہی شستہ ہوئی
کوئی بجلی ہی فلک کوئی طوفان ہی ہوئی
ہوئی کہیں شکست کی سماں ہی ہوئی
سرفراز ہی سماں ہی ہوئی
تو سن عمر و ان ایسا ہی شستہ ہوئی
گردستان برباد کن میری شستہ ہوئی

آریابو

جس کی کو آب کا دل صاف نہ تھا اب
دل نہ بانی کو جوت تو بانی ہوئی
جان از نہک کی ہو جگو گنگا بانی
غش میں کرشک کی ہو جگو گنگا بانی
کاش صاحب سیابی اپنی حال پہنچ ہوئی
موت وہ غم و موت کی سالی ہوئی
غم عالم کی اگر کہیں سالی ہوئی
خاک آغا میں تو مجھ ہی بھلائی ہوئی
لطفت بہار صفائی میں شستہ ہوئی
ابہر حسرتی تو معروم ہی شستہ ہوئی
کوئی بجلی ہی فلک کوئی طوفان ہی ہوئی
ہوئی کہیں شکست کی سماں ہی ہوئی
سرفراز ہی سماں ہی ہوئی
تو سن عمر و ان ایسا ہی شستہ ہوئی
گردستان برباد کن میری شستہ ہوئی

کما حق
 تهنل دولی کا پتو چھوٹی اور کبھی
 اسیان و ش موافقہ
 آیتہ کو دست سبھی جان کی خدمت
 دل ہو واجب صحت پسین کمر و کمر
 یاد ساقی بین بوی بین از چرخ
 سائبان ترکان ترکا دار عشق
 بون نکالی صرل صید گاہ
 چرخ چرخین سرین سببیا بی
 گل سی جنبک سببیا بی
 حسن ابرو کی نیازی از سبب
 دست صانع بی مری صید گاہ
 تن بر آب غنچہ شین از سبب
 شستہ فیکو آب شین از سبب
 کون بی سوکری از سبب
 جعفر زنا زیادہ از سبب
 ایک صورت برزل کی سبب
 ساقی دل شین از سبب
 سقندر دل صاف و سبب

خط و قلم
جان من بس که کسی به دستش
بیاوردی آن تا من به دستش
بالک کار نمی بینم به دستش
گل که بر می آید به دستش
بهر خفا می آید به دستش
روح خفا می آید به دستش
قلب پنهانی آید به دستش
تو به دستش می آید به دستش
موس به دستش می آید به دستش
طور به دستش می آید به دستش
چون به دستش می آید به دستش
ای به دستش می آید به دستش
بخت به دستش می آید به دستش
خاندان به دستش می آید به دستش
دست به دستش می آید به دستش
این به دستش می آید به دستش
کلیف

آباد
 پوتو نازان اگر ز رنگین خاکی
 کلاه مستی بی او معرورانند
 پوتن بین جو پون و نهین
 مع پرینک کال شامی بی
 ففت خانین بیان دران
 جیح صادق کاکیان چان
 آینه بی شانی پوتن
 کعبه خیمه زای کس بی
 لاسکان کل و کعبه جلال
 کما تصورین مرابک من
 بچون نبری بدلت یونان
 تو ملاست ای کسک جانت
 عوطه زن کسک من
 کون مجاب کسک من
 زلفی شکر من
 نچیری رنگ کسک من
 گدیده من جانا
 وادی کسک من
 جانا

ناسخ
 جلد بانی بین بانی قدیریان عشق
 یارین سخی سخی بی جو سقا کی
 دماغ لکی سوده شعلی بین بی
 پیچ و خم نیکار دست خست خست
 حسن بارالو گل سخی پاک بی
 بی گواه آتشک روان کی خبر
 وقت مشرب بی نور گوشت بی
 امن ربابه زارو گل سخی پاک بی
 افضل علی جو بین مجاز کی
 آسمان اس منجالی پیر نیازی
 دست ترکینکو کردن سخی پاک بی
 اشک کا آئینہ سخی پاک بی
 حسن مکی سخی بر مینا بی
 حارنجا کو خون او جیب پیرین
 دیتی ہیں رشید زانو بین پیرین
 می تو بی چشم کریم نیکاه
 پاک مکی سخی پیرین کریم
 آری خیر ہے کور جا بی دہی کریم

[illegible]

آریا و
بار بار تو نامی دہو کا حاضر خورشید
جانی ہیں او سکھو تر اردی و شاکری
چار دن کی بعد بونی ہی خدا کی
حال پہولوں کی شہنشاہی
فقط شہنشاہی نام کو صنایع و
کسی کیل وصف کہ قاصد بیان
جل عنان زلف کو تہائی بود
توین از سر و پایست جلال
کوہ منظور می عالمین جلال
عشق دیکھنی ہیں اک کہ
صبر کو جب نہیں جلال
زندگی کو گیسو نہیں جلال
مرکلی پہون زلف لائو نہیں
بار تو آنا نہیں شریف لائو نہیں
موت ہی از وقت نہیں کہ کجی
تہی ہیں من صبا ہی زنده لائو نہیں
تجبی ہم حال اک نہیں جلال
تخلی سخت دل مر نہیں جلال
عشق کا آبا و کار کیکر جلال
بوی

نامح

کیا دل انگار کو بود و میل چشم ببار
چای بی بستر چای بار کا ببار
چینی میدان و صفا بروی آوار
پوچی جنگ سخن من غالب این کوار
کو در خوش بود روی بند و در
جاو نکا مانند دره روزن دوار
بی بسو لاصاف حکایتی این خسار
جل گلی آینه حکایتی در آوار
نیمت فتنین کی تار یک در آوار
سیا کی مانند اموری جانی کی کوار
سانه پویتی بین گزین بار
پویتی نانی گزین جانی بی نکا بین
کام چه بی دیده بیدار
دولت بیدار غنی بی دل بیدار
غیری بود بین جانی بی دل بی فاخته
کچن محبت بود سبب وفات دلدار
گشت سزاسان روزی نزل ای فاخته
سپین بی سبب یک کردن سحر ببار

سحر

کردای عشق ز لیلیاری خوش دانه
نشد کاکو مردمانی را ببار
جان سودین بهناری غل غل بی
دین غل غل شقایق ببار
شکسته لعل لعل جوهر
صحن لب من پویتی دندان در شکار
دم فتنین پویتی غل غل لعل لعل
عینی احوال پویتی غل غل لعل لعل
دل کو دانه عشق حسن ایاز بین
بیک سبب سستی غل غل لعل لعل
حسن بی سبب سستی غل غل لعل لعل
سست پویتی غل غل لعل لعل

آباد

صفی جل اونی بی صفا
تقلی چکاری کی صورت اورنی این
مقل کا بنا شنای لیلیا کی غل
نیری غل غل لعل لعل
غالب کا شلون شاد الا خیال
غالب کا شلون شاد الا خیال
چینی بین پویتی غل غل لعل لعل
جان جانی بی سستی غل غل لعل لعل
آب بی سستی غل غل لعل لعل
پس کی دل سستی غل غل لعل لعل
ای غل غل لعل لعل
آب و پانی بی غل غل لعل لعل
یار اگر جانی کی جادون غل غل لعل لعل
مین غل غل لعل لعل
دانه دل کو اشک آتک پویتی غل غل لعل لعل
پا تبه لعل لعل لعل
تاک مین صبار پویتی غل غل لعل لعل
نود و بی دانه موج غل غل لعل لعل

८

نامح
 سیرا پید غم وقت سی میں زار
 مرا قد مستل نامح عفران ہے
 نقابا لٹی گل عاصی سی
 گل خرنش کی پی آن خزان ہی
 گل خرنش کی پی آن خزان ہی
 نفع ہی چو کہ خور شید
 نفع ہی چو کہ خور شید
 زورہ دل کا مثال آسمان
 زورہ دل کا مثال آسمان
 تکمیل اوس شمع روتی گرد ہے
 تکمیل اوس شمع روتی گرد ہے
 کہ فالو سس جا بی آسمان
 کہ فالو سس جا بی آسمان
 جانا کو سی جانا کاس چچا
 جانا کو سی جانا کاس چچا
 کہ پادھی سی را جو کفن
 کہ پادھی سی را جو کفن
 سناری جوتی میں جو کفن
 سناری جوتی میں جو کفن
 زمین نفع قدم سی آسمان
 زمین نفع قدم سی آسمان
 دیان سکس میں سی آسمان
 دیان سکس میں سی آسمان
 پیو زبان میلا کر آسمان
 پیو زبان میلا کر آسمان
 خیال زلف میں آسمان
 خیال زلف میں آسمان
 لبان زار دانا آسمان
 لبان زار دانا آسمان
 کہ پادھی سی جانا کاس
 کہ پادھی سی جانا کاس
 کہ پادھی سی جانا کاس
 کہ پادھی سی جانا کاس

١٠٠

[illegible]

آبادو
غلطی کا رہن آسمان ہے
ہماری آواز سوزان کا دیوان ہے
اگر شکر لعل لانا ہی تو لاؤ
سو فی دم کا یہ عاشق یہاں ہے
بیان کی کچھ نہیں داند حاجت
پیارا خیال کس بے چین
کچھ نہیں کی کچھ ہی ہے
پھر بھی دماغ پغبان ہے
فراق ابھی تو میں سے
نہی گردن پر نہیں ای
نہی زلفیں نہیں ہے
نہیں ہی لاک کو پائے
نیکو بیوں بیاں ہے
جدا ہونے سے پہلے جان ہے
نہی زلفوں سے پہلے جان ہے
کران سے پہلے جان ہے
نہیں دور و پیر سے پہلے جان ہے
نفس کو جانی ہی نہیں ہے

۴۸

کیا ہی اگر سے پہلے کو پیرا
یہ اعجاز کن بیگین عیان ہے
زبیں وادوں ہی اپنا کو کثرت
زمین و پوہی چچی آسمان سے
جحد اندر اندر اس و جان سے
کایہ ندامت اس و جان سے

مطالعہ
فقط چاہی فاقہ دلدار کی تھی
نہی حضور زمان کو بوسہ اس کی تھی
ہر خیر کو تیار تھی ہر مہم کی تھی
آتش طور کی گہم کی تھی
جو شہ رخسہ دیوار نظر اس کی تھی
ساق حضور پر ہر کا چہرہ کی تھی
تبا بھی بال جاہر کی تھی
چہان جہان کی تھی
آتش تبا بھی ہر کا چہرہ کی تھی
رات دن و چہرہ کی تھی
خندون

بای هر موی آن می گاشن بر کن در برکت
 آب بر دل هر که مال من توارانی بی
 از زوره هفتی اوس کو چمن بیانی کی
 و بوم می دو بوم فقط جیح جفاکاری کی
 دل دیوانه زنی عشق صغیر که بتا
 بر نفس کاغذی سترن جی کسار کی بی
 کی زانای شکره عشقون کو عباد
 فکر لازم دل مرغان کو قمار کی بی
 موم می سی بی عشق کی کو بیانی
 عشق اول می دوی زنی بیار کی بی
 علی خودی شوخی من از بیار کی بی
 چه بارین حالت می دیوار کی بی
 من دوست می دی دلف بازار کی بی
 با کزندی جو کزندی که خبر کی بی
 بیان را دین را که کی بی
 من می بین و ده طاق چمن بیار کی
 که نفس من می بی بیار کی
 من هواری و جو کار کی بی
 هیچ

آباد
دل لگی آگنی نغیدون سی مری کی جی
سبھی صحبت میں سالی جی بغیر کی جی
پیشہ ایسی شوری بات کہان بار کی جی
ایک بوسہ پڑی تو بے کربانی
دل عشاق کو پال کی رفتار کی جی
طرز آکر یکجا آج آپ کی رفتار کی جی
کلیا نیند بھرا پیچ خانان کی جی
غش پی میں وہ فیض مانی جی
رنگ گل ناز سبھی مری کی جی
چشمہ کو دیکھ بوسہ کی جی
دعا مضرب شربت بار کی جی
سپاسی نری جو شربت بار کی جی
وزن میں شکر کین بار کی جی
بہت سی شکر اسی دیکھ کی جی
بدون سلسلہ رقص کی جی
سب سے ک حاجت ہی شکر کی جی
کاشن سی گیا جگہ فانی جی
کاشن سی اور کین کی جی
نور

34

6

نفس
میتاوی برین زخمی تهنه تنور
لی گیاسان غش می و قاش تا
باد ایچی کیاصع گرم می باخ
نفس برین شوی نودل تا

مکتبہ اسلامیہ
بیت العلوم
لاہور

مختار

کتابخانه فاعلانی
کتابخانه فاعلانی

تعارف و معرفت

پانچواں

۱۱

[illegible][illegible]

نامح

بیان چنان زندگی درون می شود
ایمان کو بی عیبی بی شیخ پر دم
چندین سی ملاده قابل نیازی
دفع چند چنان که در جانشین
سکده بین کسب و حاکم
سجده کون و دنیا بین تو
مهر و عجبابی دنیا بین تو
ای قاتل کو حیدر بین تو
بطرف صورت بین تو
کردن دنیا کو بی لازم بی تو
زود و استقامت و صبر
تظالم ملک ایستادگی
عبد عشق است افتادگی
کین حصر کی کا بین تو
دستی ده بی نبود بین تو
روز روشن بین جلیغ فرد و کاه
چاک در کی کز دنیا کو بی تو
چنانچه بی بی تو می شود

اشق

عبد الفت روز اول می شود
دعای لاله کی بی تو می شود
بی درج کی بی تو می شود
کسب و حاکم کی بی تو می شود
سجده کون و دنیا بین تو
مهر و عجبابی دنیا بین تو
ای قاتل کو حیدر بین تو
بطرف صورت بین تو
کردن دنیا کو بی لازم بی تو
زود و استقامت و صبر
تظالم ملک ایستادگی
عبد عشق است افتادگی
کین حصر کی کا بین تو
دستی ده بی نبود بین تو
روز روشن بین جلیغ فرد و کاه
چاک در کی کز دنیا کو بی تو
چنانچه بی بی تو می شود

آباد

دس بین بی بی تو می شود
مخل نادی بی تو می شود
کسب و حاکم کی بی تو می شود
سجده کون و دنیا بین تو
مهر و عجبابی دنیا بین تو
ای قاتل کو حیدر بین تو
بطرف صورت بین تو
کردن دنیا کو بی لازم بی تو
زود و استقامت و صبر
تظالم ملک ایستادگی
عبد عشق است افتادگی
کین حصر کی کا بین تو
دستی ده بی نبود بین تو
روز روشن بین جلیغ فرد و کاه
چاک در کی کز دنیا کو بی تو
چنانچه بی بی تو می شود

چم کر

<p>آریا و همه مردم بی نیای سپید خون بونی بین پیت شوق خنک شانه سی انش مزل زلف پر بند قاپ عارین دلدار تو بند و دو دست بین جو خدا سحر مانی کمانی سواد بکی تراجو صحنه رو بت کو سلام کجی زمانه ناله می بی یان کوه مخترانه سنج بون خون بهار پیکر اینا که اختیار پیر می خفا شیراک صید زنده نوشین بر زردل کران</p>	<p>نماش پیشانی چو پشته پای بهار سینه طارفت حال ناخ که پشته ای آبیانی زلف ای شمع جو که پیر دل کسی پیرنگان کو نقشه شراب چهره چو خط بس آینه پرسون آینه آب روزی چشم کام بی</p>	<p>آریا و همه مردم بی نیای سپید خون بونی بین پیت شوق خنک شانه سی انش مزل زلف پر بند قاپ عارین دلدار تو بند و دو دست بین جو خدا سحر مانی کمانی سواد بکی تراجو صحنه رو بت کو سلام کجی زمانه ناله می بی یان کوه مخترانه سنج بون خون بهار پیکر اینا که اختیار پیر می خفا شیراک صید زنده نوشین بر زردل کران</p>
--	--	--

[illegible]

ناخ

مطلع

چون دهنه کا دلا جا لاگ گویا
فضل کل بین هیچ بوی کل کا کو را جا
زخم خندان جام خندان کی آن
نیشته می کی عوض بدلو بین پور ا جا
فقت ساقی بین آزاری خیال ای نیشته
نیشته می المی استو پور ا جا
کچھ بون صوفی فصل نور ا جا
عیش کی درواز بکار باغ بین
دوبی بای خالی انجوی باغ
پا بون شش کی سونی جی جی
خط بین صفون آبی نور ا جا
بامبر کتاب ای انعام یک نور ا جا
بار کو خط لکونی شیا بین نور ا جا
نوی کتاب ای که اور اک بند
دونی در می که بی بین اک
نوی کی طغیان کا طوفان نور ا جا

انش

منظوم

تنگ از جسم کو ای روح کو را جا
فضل طبعی بی می کا کو را جا
نیشته سید بین ای سحر کو را جا
جب بلا کا سنا منا سحر کو را جا
کل پست پستی بین کان نور ا جا
یک چکری حویلی عیش بینان نور ا جا
باوشاء حسن کی صدای آبی نور ا جا
پیری پیری عیش فی ی غنی نور ا جا
نی پیری کی ال لعلو کا جو را جا
سایه کیفت کی اور نا جلا کو را جا

آباد

محب کا قول ای شبنم کو نور ا جا
نمیدل کا کمی صورت بی پور ا جا
عشق شمع آینه کا می رفته نور ا جا
سویکری آینه کا کمی رفته نور ا جا
دل کو دریا آینه کا کمی رفته نور ا جا
بایوب بین ساقی بین آزاری خیال ای نیشته
فقت ساقی بین آزاری خیال ای نیشته
نیشته می المی استو پور ا جا
کچھ بون صوفی فصل نور ا جا
عیش کی درواز بکار باغ بین
دوبی بای خالی انجوی باغ
پا بون شش کی سونی جی جی
خط بین صفون آبی نور ا جا
بامبر کتاب ای انعام یک نور ا جا
بار کو خط لکونی شیا بین نور ا جا
نوی کتاب ای که اور اک بند
دونی در می که بی بین اک
نوی کی طغیان کا طوفان نور ا جا

خاک

پنج
 جید مصالح
 کفوف مخدوم
 احزاب و فاعلات
 اسکا و منفول فاعلات
 صف عیال فاعلات
 مطلع

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

0

نایاب
 حلقہ گیسوی آکاہہ کی نظر آئی نہیں
 چین میں گویا کہ یہی نظر آیا ہے
 مینی جانا یہی ہی میری طرح
 آکاہہ میں جسکی کوئی آنسو نظر آیا ہے
 جب رو پہلا چوٹی میں موباف والا ہے
 سنبھان شکل میں نظر آیا ہے
 زعمین ابھی اس سر پر آیا ہے
 دن ہوا تو کچھ پہلو نظر آیا ہے
 سب اس طرح کی خالی کیا جا رہے
 ساغر ابھی عمر کا تھلہ نظر آیا ہے
 شمع ہی فانوس میں پاچین عکس
 آئینہ ہی باہر بارش گلشن میں
 شکر قدر ہی جیسے نظر آیا ہے
 شمع مری میں کو کو نظر آیا ہے
 شمع مری گلستان چہان معور ہے
 گواہی شخصی گلستان نظر آیا ہے
 گواہی بی گنگ کی یاد ہے
 نایاب کی دوسری وہ چشم ہے
 نایاب کی دوسری وہ چشم ہے
 دامن میں حسد

3

سن می قدرت ندکی رو نظر آید
 رین بزم تر گیسو نظر آید
 روی گل بی چشم و لب نظر آید
 سر و باغی ندکی بازو نظر آید
 رانده دل افشا بود دل کی رکنیون بین
 پور و دلی انگه اگر اندک نظر آید
 زری ندارد او سکه بکس اوی شش زخم
 لب کوئی نشسته کنی او نظر آید
 ده و نقوب می دیکها و عالم کی طن
 دست اس باز درین بر سو نظر آید
 لبش زان می بین خردی کی می
 کا پهلوی را پهلوی نظر آید
 نشان بی ساق پای باد کا دبو کا
 تان کا ساز الو نظر آید
 گ کا تری گل بی کینک
 ک او را لب گل بو نظر آید
 لبش کین کار می حس رات اندک
 کا تو خواب من بند و نظر آید

ای

44

آباد
دل کی بیجان مری بنیسی کو کھاج کر
رات خالی اگر گردن کو حاضر کر
نوک خنجر نہ نشہ ابرو اب بنیسی
جب کبھی دین سی پور اب بنیسی
نور خوار کھل سچو نظر آیا ہے
شمع کا کھل میں مریا تھا جبک دودیا
آرزوی میں میں جب تو نظر آیا ہے
سکھ سوچا اکھو سی خنجر آیا ہے
میں بانی پشیمان نظر آیا ہے
پوچھتا ہوں کیا ہو تو نظر آیا ہے
دل بھی کبھی دین سی پور آیا ہے
میں نہ تھا کہ نہ تو نظر آیا ہے
پستار چرخ میں کھنجر نظر آیا ہے
گنگا جی ان بیان کت نظر آیا ہے
جب تک کہ انو نظر آیا ہے
جب تک کہ ہلال کھنجر نظر آیا ہے
چرخ کی جسم ہلال کھنجر نظر آیا ہے
میں ہی چھتا وہ کھنجر نظر آیا ہے
میںی جاؤ کھنجر نظر آیا ہے
جب تک کہ میں کھنجر نظر آیا ہے

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is arranged in several columns, with some lines written diagonally. The script is cursive and dense, typical of historical Persian manuscripts. The page is numbered '۲۲۵' at the top center.

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



